

بت شکسته و خط قرمز باطل

مظفر محمدی

معمولا میگویند هر تعرضی به جمهوری اسلامی و دولت و امثالهم، قابل تحمل و البته قابل مجازات است اما حمله به خامنه ای عبور از خط قرمز و غیر قابل تحمل است. اما مدتها است این بت شکسته و این خط باطل شده است.

در حالیکه خامنه ای دفن کشته شدگان جنگ را در دانشگاه ها تأیید و تقدیس میکند اما دانشجویان و افکار عمومی جامعه این عمل غیر انسانی را تقبیح میکنند و علیه میایستند. خامنه ای دیگر نه یک رهبر اسلامی حتی خیل آخوندهایش، بلکه عملا در راس یک دولت تا دندان مسلح و با ژنرالهایش برای سرکوب طبقه کارگر و جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی و نماینده و حافظ نظام سرمایه داری ایران است.

مراسم و نمایش دولت احمدی نژاد برای دفن تعدادی از کشته شدگان جنگ در دانشگاه امیر کبیر در واقع یک لشکر کشی از جانب رژیم و بیشتر شبیه میدان جنگ بوده است. ابتدا بسیجیان محوطه دانشگاه را اشغال و شبپور جنگ می نوازند بعد لشکریان اسلام از پاسدار و بسیج و ماموران وزارت اطلاعات و بازجویان اوین که از قبل دانشگاه را محاصره کرده اند، با سلام و صلوات خرده ریز اجساد سربازان کشته شده را به میدان جنگ دیگر می آورند. بخت برگشتگانی که در حقیقت دو بار کشته میشوند. یک بار به اجبار در میدان جنگ ایران و عراق و بار دیگر اجساد آنها را به جنگ با مردم می آورند.

جمهوری اسلامی که کشتی اش به گل نشسته است از هیچ قیاحتی فروگذار نیست و به هر خس و خاشاک پناه میبرد تا روزهای بیشتری بر عمرش بیفزاید. یکی از این ترفندهای زشت مورد استفاده قرار دادن قربانیان جنگی است که خود جمهوری اسلامی مسببش بوده است و این عمل غیر انسانی را وسیله تبلیغ و فشار روانی بر دانشگاه و جامعه قرار میدهند. این علاوه بر اینکه بیشترین توهین به بشریت حتی بعد از مرگش است، در همان حال نشانه بی آبرویی و ورشکستگی رژیم اسلامی در عرصه اقتصاد، سیاست و فرهنگ است.

این روزها کل جامعه ایران میدان جدال و کشمکش بین مردم و جمهوری اسلامی، بین دانشگاه و کارخانه و محلات با دولتیان مسلح

عود حاد بحران اقتصادی
عود ضعیف خاتمی مدل ۸۸

فاتح شیخ

۲- سیکل درماندگی رژیم اسلامی
در مقابله با بحران اقتصادی

هفته قبل گفتیم که برگشت خاتمی به جدال قدرت راس رژیم، جزئی از اوضاع سیاسی ایران بر متن بحران اقتصادی جمهوری اسلامی است و در این چارچوب باید به آن پرداخت. این جدال قدرت بطور فرمال از کانال جنجال رسوائی به نام انتخابات خواهد گذشت. انتخاباتی که با خاتمی و بی خاتمی از دید اکثریت عظیم مردم، یک نمایش وقیح و نفرت انگیز است و شرکت در آن به دلائل سیاسی و تجربی روشن، کسر شان شهروندان جامعه است. اما بررسی برگشت خاتمی از زاویه اوضاع سیاسی و بحران اقتصادی، موضوعیت دارد و استفاده فعالانه از آن به عنوان یک عرصه زنده آگاهگری، با هدف بسیج و متحد کردن کارگران و مردم در مصاف با رژیم اسلامی ضروری است.

در بخش قبلی اشاره کردم که پروژه خاتمی "توسعه سیاسی" نیست، تلاش برای نجات نظام از بحران اقتصادی است. چند روز پیش اولویت این دوره خاتمی از زبان مرتضی حاجی وزیر کابینه او و مدیر بنیاد باران چنین اعلام شد:

ص ۲

رفقا، وقت تلف نکنید!

مظفر محمدی



هر سال در آستانه سال نو و فصل افزایش دستمزدها تحرکاتی در میان کارگران شروع میشود. برای هر تکه کارگری هم روشن است که دستمزدهای کنونی را حتی بخور و نمیر هم نمیتوان نامید. دستمزد بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار تومان در حالیکه خط فقر را خود دولت بالای ۸۰۰ هزار تومان تعیین کرده است، فلاکت محض است. هم اکنون بیش از ۲۰ میلیون نفر زیر این خط فقر زندگی میکنند. یکی از راه های برون رفت از این فلاکت، افزایش دستمزدها متناسب با تورم و متناسب با نیاز خانواده های کارگری و بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد آماده به کار است.

ص ۳

ظهور و سقوط یک امپراطوری

مصطفی رشیدی

ص ۴

طبقاتی و اجتماعی از کارگر و جوان و زن و دانشجو، کار فعالین و رهبران کارگری و توده ای و سوسیالیست ها و کمونیست هایی است که با شعار نان، آزادی و برابری پا به میدان میگذارند. حکمتیست ها و همه کمونیستها و آزادیخواهان در این نبرد طبقاتی نقش تاریخی و تعیین کننده ای دارند.

جامعه ایران بیش از هر زمان آستان حوادث و اتفاقات غیر قابل پیش بینی و احتمالا مخرب است. در این اوضاع، اگر نیروی طبقه کارگر و مردم زحمتکش سازمان داده نشده و پرچم و سیاست و افق روشن نداشته باشد، جامعه ما یک جنگ و جدال فرسایشی پر درد و رنج و تداوم فلاکت اقتصادی و سرکوب سیاسی دو چندان را متحمل خواهد شد. باید برای تغییر این شرایط فلاکتبار و یک جدال سرنوشت ساز آماده شد.

و غیر مسلح و بین فعالین کارگری و دانشجویی و آزادیخواهان دستگیر شده با بازجویان و شکنجه گران زندانهای جمهوری اسلامی است. سرنوشت این جنگ به کجا میکشد را طبقه کارگر ایران باید تعیین کند. جمهوری اسلامی زیر بار این بحران و این وضعیت فلاکتباری که به مردم تحمیل کرده است کمر راست نمیکند. علیرغم تعرضات وسیع و سرکوبگری بی افسار، اما نوبت تعرض طبقه کارگر فرا رسیده است. تداوم عمر رژیم و سرکوبگری تنها زمانی ممکن است که کماکان با لشکر و نیروهای پراکنده طبقه کارگر و جوانان و زنان در نبردهای صنفی و جدا از هم روبرو باشد. این جنگی فرسایشی و با تلفات جانی و مالی و روانی سنگینی برای جامعه خواهد بود.

بهم بافتن و متحد و متشکل کردن نیروی عظیم

"... مشکل اصلی مسایل اقتصادی است؛ بیکاری فراگیر شده و شاهد آمار روز افزون فرار سرمایه ها و مغزها از کشور هستیم. همچنین درآمدهای سرشار نفتی با بی برنامه‌گی مواجه شده و امکان استفاده مردم از این درآمدها ایجاد نشده است. مساله اصلی امروز، مشکلات اقتصادی و معیشتی است بنابراین اولویت برنامه های آقای خاتمی نیز ارائه راهکار برای حل این مشکلات خواهد بود". مرتضی حاجی هدف خاتمی را "حفظ موجودیت نظام و پرهیز از درگیر شدن جمهوری اسلامی، دوام و بقای نظام" اعلام کرد و با اشاره به مشکلات دوران ریاست او گفت: "خاتمی می داند که موضوع هر ۹ روز یک بحران هنوز پا برجاست ولی وی به رغم همه این سختی ها حاضر شده اعلام کاندیداتوری کند!"

اما نکته اصلی اینجاست که احمدی نژاد هم چهار سال قبل اولویت خود را حل همین مشکل اقتصادی عنوان کرد و نظیر همین جنس عوامفریبی راجع به معیشت مردم را چاشنی آن کرده بود. همانوقت روشن بود که این اولویت از راه کشف و شهود تیزهوشانه و دورنگری استراتژیک ایشان طرح نشده بود، بلکه رانده شدن معضل اقتصاد به صدر جامعه، پس از سالها بحران اقتصادی مداوم ناشی از حاکمیت مافیای اسلامی، آن را در دامن رژیم گذاشته بود. اما در واقع، معضل اقتصاد حتی چهار سال قبل هم تازگی نداشت. از مقطع روی کار آمدن رفسنجانی به دنبال ختم جنگ با عراق، راه اندازی اقتصاد جامعه مشکل اصلی رژیم اسلامی بود. اگر پس از هشت سال صدارت رفسنجانی و شکست پروژه "سازندگی"، خاتمی در آستانه دو خرداد ۷۶ بعنوان امام زمان "توسعه سیاسی" ظهور کرد، دقیقاً به این علت بود که بدون تغییر سیاسی اساسی در رژیم اسلامی، گشودن راه برای حل مشکل اقتصادی ناممکن بود و این ناممکن بودن، کاملاً عیان شده بود.

یکی از مصافهای دو جناح در دوره هشت ساله خاتمی بر محور این سوال می گشت: اقتصاد یا توسعه؟ اگر تجربه شکست خورده پروژه رفسنجانی این بود که: بدون ایجاد تغییر سیاسی اساسی در جمهوری اسلامی حل بحران اقتصادی ممکن نیست، تجربه شکست پروژه خاتمی این بود که: "توسعه سیاسی" هم در جمهوری اسلامی ممکن نیست. حاصل جمع این دو تجربه اینست که جمهوری اسلامی قادر به حل بحران اقتصادی و سیاسی و بحران ایدئولوژیک و فرهنگی حاصل از تحمیل احکام قرون وسطائی اسلام بر جامعه مدرن و رو به غرب و غیراسلامی ایران نیست و نخواهد بود. این نگاه تاریخی از آن جهت ضروری است که یک بار دیگر روشن شود که چرا در دوره خاتمی، جنبش توده ای برای سرنگونی جمهوری اسلامی آغاز شد؟ بطور شد که آن جنبش (جنبش برخاسته از خیزش ۱۸ تیر) نتوانست به پیروزی برسد و فروکش کرد. چه

تحولات دیگری لازم است که جنبش توده ای نوینی برای سرنگونی این رژیم شکل بگیرد و این بار به پیروزی هم برسد؟ این بحثها در ادبیات سیاسی حزب حکمتیست، به وفور و با روشنی طرح شده است و در اینجا در پرتو اوضاع مشخص روز، جنبه هایی از آن مرور می کنیم.

جنبش توده ای برای سرنگونی جمهوری اسلامی از این رو در دوره خاتمی آغاز شد که موقعیت مردم در رابطه با جمهوری اسلامی تغییر کرده بود. مردمی که کاسه تنفر عمیقشان از جمهوری اسلامی لبریز شده بود، خود را در موقعیتی می دیدند که نه تنها میخواهند جمهوری اسلامی دیگر بر آنها حاکم نباشد، بلکه می توانند آن را براندازند. به بیان دیگر تلقی مردم از موقعیت خود در برابر رژیم از "باید بود" به "می توان آن را برانداخت" تغییر یافته بود.

به این ترتیب "براندازی" که آرزو و هدف و چشم انداز مبارزاتی مردم بود، به کابوس شبانه روزی رژیم تبدیل شد. موضوع اصلی شکاف و مصاف دو جناح رژیم چگونگی برخورد با این کابوس بود.

درحالیکه جناح به اصطلاح اصلاح طلب معتقد بود بدون توسعه سیاسی دایره خودیها، از پس مردم سرنگونی خواه بر نمی آیند، جناح محافظه کار در مقابل اصرار داشت که شل کردن بند خفقان و سرکوب به امید ایجاد یک نوار حفاظتی از دایره خودیها به دور رژیم، راه را برای یورش مردم سرنگونی خواه و عبورشان از روی جنازه جمهوری اسلامی باز خواهد کرد. از آنجاکه ارکان حاکمیت جمهوری اسلامی اساساً در دست جناح محافظه کار بود، درها به روی تعدیل رژیم بسته شد. خاتمی و عمده نیروی جناحش شکست را پذیرفتند و بازی را واگذار کردند.

اما جناح محافظه کار آگاه بود که بدون نشان دادن راهی به معضل اقتصاد، نخواهند توانست تنها با ابزار سرکوب و خفقان، مردم تشنه براندازی و آزادی را خانه نشین کند و به تسلیم بکشاند. ظهور امام زمان دیگری به نام احمدی نژاد با عصای تقلبی معجزه اقتصادی و "بردن پول نفت بر سر سفره مردم" از این نیاز جناح راست نشأت گرفت. در آخرین پرده انتخابات قبلی، از بین دو خط رفسنجانی و احمدی نژاد برای جوابگویی به اقتصاد، وزنه اراده خامنه ای بر کفه دومی نشست و برد او را مسجل کرد. در این دوره چهارساله، پلاتفرم خامنه ای و احمدی نژاد، تشدید تدریجی بندهای سرکوب و خفقان و در عین حال تلاش برای حل معضل اقتصاد از راه تحمیل خود به غرب خدای سرمایه بود. امروز در آستانه جدال جدید بر سر آنکه کدام مهره کدام جناح در راس حکومت باشد، هر دو این سیاستهای جناح محافظه کار به بن بست خورده است. بن بست این جناح، فرصت مجددی به جناح باخته که دور قبل بازی را واگذار کرد، داده است که دوباره به صحنه برگردد، اما این بار نه با پلاتفرم توسعه بلکه با پلاتفرم حل معضل اقتصاد.

تفاوت در این است که در چهار سال گذشته، حکومت اسلامی با وجود برخورداری از یک رانت بالای پول نفت، موفق نشد نه راهی برای خروج از معضل بحران دیرینه اقتصادی اش نشان دهد و نه خرده پولی از آن همه رانت نفت را سر سفره اقشار پائین و متوسط جامعه ببرد. جناحی که تجربه شکست پروژه تعدیل رژیم را بر دوش می کشد، با توجه به پیامدهای بحران اقتصادی جهانی بر سرمایه داری ایران که کاهش شدید پول نفت مشخصه اصلی آن است، چگونه می تواند جمهوری اسلامی را از این دور باطل بحرانهای همه جانبه خارج کند؟

کشاکش دو جناح رژیم، دیگر بر سر اقتصاد یا توسعه نیست، چون دومی از صورت مساله دو طرف حذف شده است. "برنامه" اعلام شده خاتمی این را تصریح کرده است. اما کشاکش امروز دو جناح بر سر اقتصاد هم فقط می تواند نقطه پایان سیکل درماندگی جمهوری اسلامی در حل معضل اقتصادی مادرزادش تلقی شود. بحران اقتصادی جهانی، صورت مساله جهان و همه قدرتهای بزرگ و متوسط و کوچک سرمایه داری را عوض کرده است. از آمریکای اوپاما تا ژاپن و اروپا تا ایران خامنه ای و احمدی نژاد و خاتمی، تا روسیه و چین و آمریکای لاتین، از اسرائیل و فلسطین تا مصر و ترکیه و عراق و کل خاورمیانه، همه جای دنیا درگیر بحرانی است که هیچ نشانی از فروکش ندارد. توفان بحران همچنان ویران می کند و همه جا رویارویی طبقاتی بورژوازی و کارگر را شفاف و برجسته میکند. نبردهای طبقاتی در حال جوشش است. در کنار جنگ و بحران و تشدید رقابت قدرتهای بورژوا-امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان، مبارزه طبقه کارگر برای برچیدن سرمایه داری، یک روند مهم و تعیین کننده تحولات امروز دنیاست.

در چنین شرایطی در ارتباط با بحرانهای بهم تنیده اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی، چند مساله برجسته می شود: اول اینکه جمهوری اسلامی یکی از آن حلقه های ضعیف و آسیب پذیر اقتدار سیاسی و اقتصادی بورژوازی جهان است که در مصاف متحدانه طبقه کارگر و توده های محروم جامعه تاب مقاومت ندارد. دوم اینکه خاتمی "رقیق شده" سال ۸۸ راه حل معجزه واری برای نجات رژیم اسلامی از بحران اقتصادی "غنی شده" اش در اختیار ندارد، همچنانکه احمدی نژاد نداشته و ندارد. سوم اینکه تبدیل بحران اقتصادی موجود به پرتگاه نابودی جمهوری اسلامی یک امکان واقعی است. و آخر سر اینکه تحقق این هدف مشروط بر این است که طبقه کارگر و کمونیسم در ایران نیروی عظیم اجتماعی اش را فعال کند، در صفوف متحد و سازمانیافته و صف مستقل، مبارزات اقتصادی و سیاسی موجود را به یک تعرض همه جانبه با هدف روشن و بی تخفیف برانداختن جمهوری اسلامی و به پیروزی رساندن انقلاب سوسیالیستی ارتقا دهد.

رفقا، وقت تلف نکنید!

... این راه را چگونه باید رفت. اکنون و در فصل تعیین دستمزدها، آیا هر صنف کارگر برای خودش به چک و چانه زدن با کارفرما بنشیند؟ تازه اگر کارفرما حاضر به این کار هم باشد که نیست. آیا باید منتظر دخالت سه گانه دولت، کارفرما و خانه کارگر شد؟ اینها که هر سه تاشان از يك جنس اند و منافع سرمایه داران را پاس میدارند.

و راهی هم که اخیرا تعدادی از فعالین کارگری و نمایندگان سندیکاهای موجود برگزیده اند نوشتن تومار است. و این را گام اول نام نهاده اند. آیا این هم وقت تلف کردن نیست؟

اولا اگر از سندیکاهای شرکت واحد و ۷ تپه که هر دو زیر ضرب اند صرفنظر کنیم تهیه تومار به معنی کشیدن پای هر تک کارگر به امضای آن است. آیا هر تک کارگر باید خود با امضای تومار مزدش را افزایش دهد؟ دست اندرکاران تهیه تومار میگویند، این گام اول است. بلافاصله این سوال مطرح میشود که گام دوم و گام های بعدی چیست و این پروسه مرحله بندی شده تا کجا و تا کی است؟

هرمبارزه ای اگر قرار است به نتیجه ای برسد باید از همان ابتدا برای شرکت کنندگان روشن باشد که سر و ته آن چیست. نمیشود پای کاری رفت که افق و سرانجامش معلوم نیست، نه بختکی است. فعلا تومار امضا میکنیم تا ببینیم بعدا چه میشود. مگر قرار است تومار نویسی کاری انجام دهد؟ کجای این سه دهه کارگران با تومار نویسی و تضرع نامه، سرمایه داران را به اجرای خواستی ملزم کرده اند؟ مگر کمپین يك میلیون امضا بعد از سال و اندی توانست حقی ولو کوچک برای زن اعاده کند؟ تا کمپین و تومار هم بتواند نانی به سفره کارگر اضافه کند!

نه اینکه تومار نویسی بد است و با نباید جلو مجلس و اداره کار و غیره رفت. اما این راه ها همه امتحان خود را پس داده اند. این نه تنها اتلاف وقت بلکه حتی به نوعی

ایجاد توهم در صفوف طبقه کارگر است که گویا با نامه نوشتن میشود از دولت و سرمایه داران انتظاری را برآورده کرد. دولت که خود بخش عظیم صنایع و داراییها و شرکت ها و سرمایه ها را در کنترل دارد و سرمایه داران که همین دولت حامی شان است، دوست دارند کارگران هفته ها و ماه ها به چنین کارهایی سرگرم شوند. جواب تومار نویسی برای دولت و سرمایه داران آسان ترین کار است. تومارها بایگانی میشوند و یا جواب این است که، حرفه ایان را شنیدیم، صبر کنید...

راه موثر کدام است؟

فعالین کارگری و دوستداران کارگران اگر کاری از دستشان بر می آید، که می آید، این است که، طبقه کارگر را به مثابه طبقه نه آحاد تومار امضا کن و در محل کار و زندگیشان به مبارزه ای متحد و متشکل بکشانند. فصل دستمزدها یکی از آن مقاطعی است که میتوان طبقه کارگر را پای خواست افزایش دستمزدها که خواست عمومی و سراسری طبقه کارگر است کشاند.

برپایی مجامع عمومی کارگری در همه واحدهای صنعتی و تولیدی و خدمات، بویژه در مراکز بزرگ کارگری آن راه حل موثر و قدرتمندی است که همه کارگران را به مثابه تنی واحد به مبارزه ای جدی میکشاند.

نمایندگان مجامع عمومی کارگری میتوانند با ایجاد هیاتهای نمایندگی منطقه ای و یا هیات نمایندگی سراسری يك پای قدرتمند مذاکره بر سر افزایش دستمزدها با دولت و سرمایه داران باشند.

این گام اول نیست، این اساس و نیاز حیاتی يك مبارزه بی امان است که اگر دولت و سرمایه داران پای میز مذاکره نیایند اعتصابات عمومی و سراسری کارگران به دنبالش خواهد آمد. این مبارزه ای است که سر و تهش معلوم است. یا افزایش دستمزدها به خواست نمایندگان مجامع عمومی کارگری سراسر مراکز کار و تولید و متناسب با تورم و نیاز خانواده های کارگری و یا اعتصاب سراسری طبقه کارگر. این سر و ته يك مبارزه قدرتمند و جدی و قاطع است.

این راهی است که چشم دولت

و سرمایه داران را باز میکند که در مقابل حرکتی جدی ایستاده اند و امکان طفره روی وجود ندارد. این جدال بی امان و اگر است که سرمایه داران و دولتشان را از آن گریزی نیست.

همچنین، مجامع عمومی جای اژیتاسیون های سوسیالیستی است. جایی است که فعالین و رهبران سوسیالیست کارگران میتوانند طبقه کارگر را به نیروی متحد خود و به جایگاه طبقاتی شان آگاه کنند. میتوانند نیروی عظیم طبقه کارگر را نه تنها امروز پشت خواست افزایش دستمزدها، بلکه حول آرمان های طبقاتی و علیه استثمار و بردگی مزدی متحد کنند.

طبقه کارگر به نیروی خود آزاد میشود. این نیرو اسامی و تک امضاهای يك تومار نیست، اجتماع عظیم کارگرانی است که در مجامع عمومی کارگری شان به شانه هم می ایستند و به مثابه يك تن واحد و يك طبقه واحد چشم در چشم هم میدورند و اعتماد به نفس طبقاتی خود را باز می یابند. و به عنوان تولید کنندگان نعمات جامعه، به عنوان شریف ترین انسانهای جامعه و به عنوان رهبر جامعه و حاضر در صحنه يك جدال طبقاتی بی امان و نقطه امید زنان و جوانان و کل زحمتکشان جامعه پا به میدان میگذارند.

در فصل تعیین دستمزدها جای هیچگونه تأمل و وقت تلف کردن نیست. زمان به حرکت در آوردن کل طبقه کارگر علیه فلاکتی است که به طبقه ما تحمیل شده است. طبقه کارگر و وزن اجتماعی اش شایسته چنین شرایط فلاکتباری نیست که روز به روز تشدید میشود. سرمایه داری و بحران اقتصادی اش دورنمای سیاه تری را پیش روی طبقه ما قرار داده است. باید برای تغییر این شرایط آستین ها را بالا زد و با چشمان باز و با نقشه تا انتها روشن قدم به این جدال طبقاتی گذاشت. راه دیگری نیست.

و باز از خود بپرسیم که آیا لشکر بیکاران در رابطه با خواست افزایش دستمزدها پاسیو اند و نقشی ندارند؟ آیا این امر به این میلیونها کارگر بیکار و خیل عظیم اخراج ها و بیکارسازی هایی که در اثر بحران جدید سرمایه داری در راه

است مربوط نیست؟ بیمه بیکاری جزء لاینجزای خواست افزایش دستمزدها است. اگر سرمایه داران مجبور شوند به کارگر بیکار بیمه بیکاری مکفی بپردازند نمیتوانند چنین بی پروا کارگر را اخراج کنند و به سرنوشت میلیون ها کارگر بیکار فعلی بی تفاوت باشند. بیکاری ابزار موثر سرمایه داران است که کارگر شاغل را مدام به آن تهدید میکنند. به خاطر وجود میلیونها کارگر بیکار و بی حقوق، فشار بر کارگر شاغل را نگه میدارند. چرا که با اخراج هر کارگر شاغل ده ها کارگر بیکار وجود دارد که میتوانند با قرارداد موقت و حتی قرارداد سفید به کار بکشانند و دستمزدی کمتر از کارگر شاغل کنونی بپردازند. سرنوشت کارگر شاغل و بیکار چنان بهم پیوسته است که بدست آوردن حقوق ولو ناچیزی در هر بخش، بر بخش دیگر تأثیر خواهد گذاشت.

طبقه کارگر يك طبقه واحد است. تقسیم بندی کارگر به شاغل و بیکار، حقه سرمایه داران است تا کارگران بیکار را از صفوف طبقه کارگر بیرون برانند و به آحاد و افراد انسان های بی پشت و پناه، و سرگردان و بی حقوق تبدیل و به مرگ تدریجی خود خانواده

هایشان محکوم کنند. طبقه کارگر آگاه و فعالین و رهبران کارگری نباید به این تقسیم بندی ها تن بدهند. باید کل طبقه را اعم از شاغل و بیکار به جدال طبقاتی برای افزایش دستمزدها و بیمه بیکاری فراخواند. هر انسان آماده به کاری در جامعه که امروز لشکر عظیمی از جوانان تحصیل کرده را شامل میشود جزیی از طبقه کارگر است. بیکار از نظر سرمایه داران و بورژواها یعنی انسان سرگردان، تحقیر شده و بی حقوق که گویا سرنوشتش را خودش و به تنهایی باید تعیین کند و به جامعه و به غاصبان دارایی ها و نان سفره کارگر مربوط نیست. این دنیا وارونه است. اگر بیکار و یا بهتر است بگویم بیکاره ای در جامعه وجود داشته باشد که هست، طبقه انگل سرمایه داران و ماموران و مزدوران رنگارنگشان از وزیر و وکیل و مفت خوران با عمامه و بی عمامه شان است.

ظهور و سقوط یک امپراطوری

مصطفی رشیدی



میکند، بمراتب دردناکتر و خشم آورتر است.

بحران در کارخانه اتومبیل ساب از سابقه چند ساله برخوردار است، بحران در رقابت و قیمت و بحران در فروش. طی چند ساله اخیر در طی یک کمپین سراپا رذیلانه، کارگران را عامل بحران قلمداد ساخته اند. در این سالها به اسم بحران رسماً نان و اشتغال کارگر را به گرو گرفته اند. امروز کارگران برای شما شهادت میدهند که چگونه به شدت کار بیشتر گردن گذاشته اند، از توقعات خود چشم پوشیده اند، تن به خفت رقابت با برادران و خواهران کارگیشان داده اند؛ اما ثمری نداشته است. یکسال پیش در تشریفاتی بسیار مشمژ کننده یاد آور جنگ گلابیاتورهای روم باستان، کارگران سوئدی توانستند صاحبان کمپانی را "قانع" سازند که تولید کنندگان شایسته تری از رقبای آلمانی خود خواهند بود. در آن مسابقه خط تولید در شهر Russelsheim در آلمان تعطیل شد. تمام فدارکاری های اتحادیه و کارگران و حتی چشم پوشی از اضافه دستمزد پیش بینی شده در قرارداد سال ۲۰۰۹ هم نتوانست کارخانه را "نجات" دهد.

در پایان این تاریخچه و در پرده آخر نمایش زمانیکه باید درب کارخانه را بست در پاداش فداکاریها و جانفشانیها، کارگران بمثابه موی دماغ قلمداد میگردند.

همه زندگی، گلیول خون، نان سر سفره امروز و تکلیف سطح دریافتی در ایام بازنشستگی بوده است. امروز بلاتکلیفی و سرخوردگی در یک شهر و مناطق گسترده کارگر نشین حکمفرمایی میکند. با اولین اخبار و شواهد مبنی بر ورشکستگی و از آن روزی که دودکش کارخانه خاموش بماند، این انسانها باید خود را برای زندگی متفاوتی آماده سازند. مصافهای مهمی از جمله شغل جدید، درآمد جدید، محل سکونت و مفاد پایه ای زندگی یکبار دیگر جلوی رویشان قرار میگیرد. شاید وضعیت به وخامت بستن یک معدن مثلاً در کشور بولیوی در دهه شصت نباشد، اما چنین مقایسه ای جایی برای دلخوشی نیست. روزنامه ها و رسانه ها را از نظر بگذرانید، گوش به اظهارات و تصمیمات صاحبان کارخانه و دولتمردان بسپارید ... کراهت، ریاکاری و بیرحمی سرمایه دارانه با همان هیبت جلوی رویتان رژه میرود.

این فقط بیکاری و عواقب اقتصادی و اجتماعی تعطیلی کارخانه نیست، بلکه استفراغ گستاخانه احکام زورگویانه سرمایه دارانه همراه آنهم هست که خاک تحقیر و سرکوفت را روی سر کل جامعه پخش کرده است. درک این حقیقت ساده که امپراطوری ساب بر دوش کار و استثمار کارگران استوار بوده است، نیاز به فهم زیادی ندارد. اما امروز مشاهده اینکه چگونه آوار بمراتب دهشتناکتر سقوطش را هم بر سر همان کارگر خراب

فاجعه پایانی سرنوشت شصت ساله اتومبیل ساب را میتوان از زاویه تکنیک و تولید مورد بررسی قرار داد. رقابتهای شدید تکنیکی و عقب ماندن اتومبیل ساب از جمله در عرصه های تعیین کننده مصرف سوخت و مدل کوپه ها از مواردی است که بحث در مورد آن در صفحه تکنیک مجلات و در گپهای گرم کلوبهای شیفتهگان تکنیک نشانی از پایان ندارد. سرنوشت ساب را میتوان از زاویه مالی و سرمایه و سودآوری مورد بحث قرار داد. بحران مالی، رقابت شدید در قیمتها و بازار جدید کار ارزان لگد آخر را به این کمپانی زد و همین فاکتورها هیچ راه نجاتی را جلوی روی ساب قرار نمیدهند. اما در عین حال میتوان به دنیای واقعی رفت. میتوان بدخل شهر Trollhättan رفت. میتوان بدخل سالن تولید، به نهار خوری کارخانه، به کافه جوار کارخانه سری زد. امپراطوری ساب بر دوش دهها هزار کارگر و خانواده کارگری ساخته شد. از این دریچه صحنه رویدادها یکسر از رنگ و روی متفاوتی برخوردار است.

امروز همگام با ورشکستگی کارخانه ساب، همزمان از سرنوشت دهها هزار خانواده کارگری دست اندرکار خط تولید و از سرنوشت Trollhättan و کل مناطق نزدیک به آن سخن گفته میشود. برای این جمعیت ساب، یک اتومبیل در میان اتومبیلهای دیگر، یک سهام در بازار اوراق قرضه نیست. ساب

روز ۲۵ فوریه چرخهای تولید اتومبیل ساب SAAB در کارخانه مرکزی Trollhättan متوقف شد. این کمپانی در لبه پرتگاه با ورشکستگی کامل دست و پنجه نرم میکند. در ادامه پروسه کمابیش طولانی از بحران، امروز اضمحلال در کل موجودیت و آینده این کمپانی حکم میراند. جنرال موتورز مالک کمپانی ساب هیچ چشم اندازی برای نجات خط تولید ساب ندارد. دولت سوئد مصرانه از هر گونه مسئولیتی در قبال نجات آن شانه خالی میکند. در هیچ کجای دنیا خریدار جدیدی مشاهده نمیگردد... همه چیز حکم میکند که امپراطوری شصت ساله اتومبیل ساب در حال افول است. با بیش از دو میلیون دستگاه تولید شده، ساب یک اتومبیل پر آوازه بود. در تکنیک، طراحی، بازاریابی و در فتح قلب و سلیقه و چشمان مشفقان در تمام دنیا در صف جلو قرار داشت. امپراطوری ساب زمانی مظهر تولید، مظهر سود، مظهر امید، کیفیت و رقابت و مظهر کارکرد درخشان معیارهای سرمایه داری بود. زمانی نه چندان دور اتومبیل ساب، تولید آن، مالکیت آن و چرخاندن کمپانی مملو از پرستیژ بود. امروز در آستانه اضمحلال، چاره اندیشی برای نجات پیشکش، همه دست اندرکاران در فکر آنند هر چه که میتوانند از این مَبِت فاصله بگیرند. از امپراطوری ساب امروز یک فاجعه بیش باقی نمانده است.

اعم از شاغل و بیکار و به مثابه طبقه ای واحد است. رفقا وقت تلف نکنید!

در جامعه ای که طبقه کارگر حاکم است این انگل ها از همان حقوقی برخوردار میشوند که کل آحاد جامعه برخوردار است و شرافت انسانی را باز می یابند. این شانس است که طبقه کارگر باید به خود و حتی به این انگل های مفتخور امروز جامعه بدهد. ایجاد جامعه ای برابر و انسانی و آزاد که همه به یکسان از نعماتش برخوردارند و جایگاه انسانی شان محترم نگه داشته میشود.

برپایی مجامع عمومی باشکوه کارگری، برای افزایش دستمزدها و برای بیمه بیکاری مکفی به همه افراد آماده به کار، تنها ابزار موثر طبقه کارگر

در فصل تعیین دستمزدها و در آستانه سال نو، طبقه کارگر به سفره پر و رنگین، به لباس نو برای بچه ها و به فضایی آزاد و انسانی نیاز دارد. این را فقط و فقط طبقه کارگر آگاه و متکی به نیروی متحد و قدرتمند خود در مجامع عمومی کارگری برای خود و برای کل جامعه میتواند تامین کند.

mozafar.mohamadi@gmail.com

www.mozafarmohamadi.com



در مسابقه رذالت تنها سرمایه و سرمایه داران میتوانند به قعر بیشرافتی نزول کنند، انسان کارکن بدور از چرخ تولید، جایی که سرمشا سود نباشد، برای اینها يك تفاله است و نه بیشتر.

هنوز بحث بر سر چگونگی سرنوشت کمپانی به نتیجه قطعی نرسیده است. مساله بسادگی اینستکه آیا کمپانی باقیمانده از "شر" فاکتور کارگران خلاص شده است یا نه. اعلام ورشکستگی تنها یکی از انواع مکانیسمها و ترفندهایی است که جامعه در اختیار صاحبان کمپانی قرار داده است تا بتوانند از خسارتهای وارده بر دارایی های خود بکاهند. قوانین حاکم بدقت بگونه ای طراحی شده اند که صاحبان کارخانه را از هر گونه مسئولیتی در قبال عواقب بجا مانده از کارکرد خود معاف سازند. در قاموس قوانین حاکم پول و دارایی و حرمت سرمایه داران حتی در قعر ناتوانی و ورشکستگی و سقوط تا فیلس آخر نیز مقدس بشمار میروند. مطابق همین قوانین کارگران و سرنوشت آنها و خسارت وارده بر این انسانها در دایره مسئولیت کارفرما قرار ندارند. سرنوشت نهایی کمپانی ساب هم اکنون در گرو آنستکه در دنیای واقعی چقدر کارگران از مابقی موجودیت کمپانی جدا شده باشند. هنوز میتوان باقیمانده کمپانی را بفروش رساند. صاحبان جدیدی برای آن یافت. خط تولید را براه انداخت. حتی همان کارگران را بکار گرفت. اما همه چیز در گرو آنستکه پرونده کمپانی تاکنونی برای همیشه بسته شده باشد. هم اکنون خیل بزرگی از حسابداران و ماموران اداره

گمرکات و مالیات در حال کارند تا ترازنامه نهایی کمپانی را برای روز حراج آماده کنند. همزمان خیل بزرگتری باید بکار بیافتند تا انتظارات و ادعاها و طلبکاری بیجای کارگران را خفه کند. این رسالتی است که بر عهده دولت سوند قرار گرفته است.

از مدتها پیش دفاتر اداره کار برای "نجات" کارگران در مجاورت کارخانه اطراق کرده اند. در ملاقات با کارمند این اداره و با پر کردن فرم تقاضای کار، بیکباره کارگر کارخانه ساب دهها سال از عمر خود را دور میاندازد. همین کارگر با پر کردن فرم تقاضای کار همه ادعا، انتظار و چشمداشت و امیدهایش را باید بگور بسپارد. دهها سال اشتغال بمعنای قربانی کردن همه انرژی و وقت مفید از زندگی او برای کارفرما است. دهها سال شمشیر داموکلس بیکاری را بالای سر خود داشته است، دستمزدش را بگرو گرفته اند تا کارخانه و تولید را در اولویت مطلق همه نیازها و علاقه و علقه هایش قرار بدهد. امروز در محضر کارمند اداره کار باید تضمین بدهد که "با دقت هر چه کاملتر بدنبال کار بعدی خواهد گشت!" اداره کار منت گذاشته که امکانات جستجوی کار را در اختیار بیکاران قرار خواهد داد. کلاسهای "هنر جستجوی کار" برقرار خواهد بود. بزبان آدمیزاد کارگر مد نظر باید اجبارا سراغ کارفرماهای بعدی برود و با سماجت و خستگی ناپذیر به آنها بقبولاند که کارگری مفید، سربزیر، با تن سالم و بدون غیبت خواهد بود. در حاشیه بستن کارخانه یک هیاهوی تبلیغاتی گسترده و فشرده در جریان است. شیریه اصلی این هیاهو کشتن هر ذره

از حق خواهی کارگر بخاطر دهها سال از زندگی و کار خودش است. با این هیاهو کارگر و خانواده کارگری را از کارخانه تا مهد کودک شیر فهم میکنند که این واقعه را بحساب بد شانسی طبیعی رهگذر زندگی بگذارند. هضمش کنند. در این هیاهو حتی فرصت فرو خوردن بغض از قربانیان آن دریغ میشود. امروز همان دولتی که تا دیروز امنیت و نظم را برقرار میداشت، همان قوانینی و مکانیسمهایی که کارگر مطیع و کارکن را برای خط تولید تضمین میساخت، همانها صف کشیده اند تا در مقابل بیکاری و دشواری و خشم و ناباوری امروز دستش را بگیرند و سر جایش بنشانند. از همه چیز گذشته راستی مگر فشار زندگی، سطح پایین صندوق بیمه بیکاری، قیوض پرداخت نشده کرایه خانه و ... چقدر مجال فکر کردن و بررسی و سازمان دادن مقاومت و حق طلبی را بجا میگذارد؟

برای یک شهروند سوندی SAAB چیزی بیشتر از یک یک اتوموبیل بود. این یک افتخار ملی بحساب میامد. برای یک کارگر کارخانه SAAB فراتر از یک اشتغال، یک منبع تامین زندگی بود. اشتغال در SAAB بعنوان دخالت مستقیم در خلق یک افتخار ملی شمرده شده است. بخش مهمی از کارگران امروز کارخانه نسل دومی هستند که پس از والدین خود آگاهانه برای اشتغال در کارخانه خیز برداشته اند. کودکان آنها به همین نیت مدرسه را آغاز کرده اند. هنوز هم بازنشستگی در SAAB بمثابة یک مدال، بعنوان انجام فریضه افتخار آمیز در مقابل مادر میهن بحساب میاید. آنچه در فروپاشی SAAB بطرز

خیره کننده ای بچشم میزند این حکم تاریخی طبقاتی کارگری است که مهین جز یک فریب نیست. مهین برای کارگر جز یک "مهد" کار و جان کندن نبوده است. مهین برای کارگر ابزار خاک پاشیدن به چشم او و انکار ابتدایی ترین حق وی نسبت به حاصل کار خویش است. در پروسه اضمحلال SAAB دولتمردان خودی، سرمایه داران و صاحبان خودی و غیر خودی، کل لشکریان عقیدتی و افکار عمومی بطرز اعجاب آوری یکدست و منسجم در کارند که توهمات بیجا نسبت به وطن را در ذهن کارگر خفه کنند. مهین سوئد نمیتوانست به این وضوح ماهیت کثیف خود را در مقابل شریفترین بخشهای جامعه عریان سازد. این مهین و نظام سرمایه داری نمیتوانست گستاخانه تر از این بیرحمی و سودپرستی خود را بنمایش بگذارد.

تاریخچه اتوموبیل SAAB یک فصل درخشان از قدرت خلافت انسان و فصل درخشانی از قدرت تولید در سطح جهانی است. بخش اساسی این تاریخچه هیجان انگیز بدست کارگران ممکن گردید. اما باید بخاطر داشت در پشت یک تولید مدرن، در دل یکی از پیشرفته ترین نمونه های تولید سرمایه داری کماکان کارگر، با گوشت و پوست خود با قیمت سنگینی از روح و جسم خود و بقیمت فرسودگی کل خانواده عروج این امپراطوری را ممکن ساختند. این امپراطوری سرمشا ثروتی عظیم گشت اما سهم کارگران جز بخش ناچیزی از آن فراتر نرفت. امروز در سقوط این امپراطوری دارند انتقام همین سهم ناچیز را بر سر همین طبقه خراب میکنند.

ساعات پخش تلویزیون پرتو
هر روزه ۱۵:۳۰ تا ۱۶:۳۰ به وقت تهران
تکرار برنامه ۲۰:۳۰ تا ۳:۳۰ بامداد روز بعد

پرتو
نشریه حزب کمونیست کارگری- حکمتیست
هر هفته جمعه ها منتشر میشود!
پرتو را بخوانید، به دوستان خود معرفی کنید

در گرامیداشت ۸ مارس

برابری کامل زن و مرد، معیار يك جامعه سالم و انسانی است!

منصور حکمت:

از همان روز اولی که در آن مملکت دستان بجایی بند شود، اعلام میکنیم که زن و مرد برابرنند، همه قوانین تبعیض‌آمیز فعلی را لغو اعلام میکنیم، اعلام میکنیم که حقوق مدنی زن و مرد یکی است، اعلام میکنیم حقوق سیاسی زن و مرد یکی است، اعلام میکنیم حقوق فرهنگی زن و مرد یکی است، اعلام میکنیم اختیارشان بر خودشان، بر خانواده‌شان، بر محیط زندگیشان، بر محیط کارشان عین همدیگر است و اعلام میکنیم در عرصه شغلی و کاری و غیره زن و مرد حقوق کاملاً برابری دارند.

این را اعلام میکنیم و از آنجا که بشکل قانون درمی‌آید، و فوراً این کار را میکنیم و نه در یک روند تدریجی که حالا قوانین را یکی پس از دیگری چکش‌کاری کنیم. بعنوان یک بیانیه پیروزی انقلاب ما این را اعلام میکنیم و از فردای آن روز اینها قانون است. وقتی این قانون است باید اجرا بشود. حالا این که در جریان اجرایش کار چقدر طول میکشد، چند مدیر کارخانه مقاومت میکنند، یا چند مدیر و معلم مدرسه مقاومت میکنند، آن روندی است که ممکن است در آن کار فائق آمدن به این مقاومتها، روشنگری درباره آنها، بدست آوردن منابع و امکانات کافی برای ایجاد عملی این برابری، بودجه بدست آوردن برای کارها و غیره، اینها ممکن است طول بکشد. اما بعنوان قانون فوراً اعلام میکنیم و اگر از فردای آن روز معلوم شود که در جایی زنی در موقعیت نابرابر با مرد هست، مسبب آن قضیه کاری خلاف قانون و خلاف حق مدنی کس دیگری انجام داده و با قانون روبرو میشود.

در نتیجه از نظر ما این زیاده‌طلبی نیست، عین حقیقت است. اگر عکس این بود، اگر فرض کنید همین جنبش ملی-اسلامی که ما را به زیاده‌طلبی متهم میکنند، هیچ مشکلی ندارند که کلاً خواهان استقلال از آمریکا بشوند، برای مثال در فلان کشور. و وقتی صحبت بر سر حقوق ملی‌شان است هیچ چیزی را زیاده‌روی نمیدانند و همه چیز را میخواهند. وقتی صحبت بر سر حقوق تجاری آنهاست، مثلاً وقتی میگویند ما باید فلان صنعت خودمان را خودمان بدست بگیریم و فلان مالیات را از دوش ما بردارید، هیچ اشکالی نمیبیند که بگوید "من این را میخواهم و باید اجرا بشود". وقتی کار به زنها میرسد، همه میگویند، آقا زود است، حالا فعلاً نه، با فرهنگمان جور نیست و غیره و غیره. ما با این استدلال هیچ سازشی نداریم. ما این خط را قبول نداریم... درست مثل حقوق کارگری، مثل حقوق اقتصادی کارگران. ما روزی که سر کار بیاییم - امیدوارم ما بتوانیم سر کار بیاییم - همان روز حداقل دستمزدی را اعلام میکنیم که یک خانواده بتواند با خیال راحت و بدون دغدغه با آن زندگی کند، بگذار هر کس که میخواهد با آن مخالف باشد.

(بخشی از يك مصاحبه رادیویی - فوریه ۲۰۰۱)



به تلویزیون پرتو كمك مالي كنيد!

تلویزیون پرتو تریبون کارگر، زن، جوان معترض و تریبون آزادیخواهی است.
كمكهاي خود را ميتوانيد به شماره حساب زیر واریز کنید:

دارنده حساب: AJ

شماره حساب: ۶۰۲۸۱۷۱۹

كد بانكي: ۲۰۵۸۵۱

نام بانك: Barclays

زنده باد سوسیالیسم